

استاد «بقا» ی نیکوکار و سرودن شعر، در حاشیه زندگی

رضا افضلی*



حدود سال ۱۳۴۶ بود که بنده نگارنده، با ترس و لرز به انجمن فرخ پانهام و بادانشوران و شاعران خراسانی از جمله علی باقرزاده متخلص به (بقا) آشنا شدم. در آن زمان جوانی نوزده - بیست ساله بودم که بدون داشتن همراه و تنها با نشانی‌هایی که از زنده یاد احمد کمال و دوستان شاعر در «قهوه‌خانه داش آقا» شنیده بودم، به انجمن رفتم.

پیش از این در مقاله‌ای فضای انجمن فرخ و ماجرای رفتن خود را به آن جا چنین تصویر کرده‌ام که پاره‌ای از آن را نقل می‌کنم: از ساعت هشت و نیم به بعد صبح‌های جمعه هر عابری که از جلو این منزل در خیابان جهانبانی نرسیده به سه راه جم مشهد عبور می‌کند، در بزرگ آهني خانه فرخ را می‌بیند که لای آن کمی باز است و درختان سبزی و باغچه‌های سرشار از گل‌های رنگارنگ آن دیده می‌شود.

اگر که قصد شرکت در انجمن ادبی فرخ را داشته باشی آهسته در حیاط رافشار می‌دهی و وقتی داخل شدی، در را پشت سرت مثل قبل، به اندازه دو وجبی باز می‌گذاری. وارد حیاط می‌شوی و در هر فصلی که از سال باشد باغچه‌های منزل را تر و تازه و گل‌ها و درختان کهنسال و جوان را شاداب و باطراوت می‌بینی. حتی در زمستان هم کم و بیش پرندگانی

از آنجا که وی در جوانی به سفر حج رفته بود بیشتر اهل انجمن به او «حاج آقا» خطاب می‌کردند. وی شخصیتی خوش برخورد داشت و به کوچک و بزرگ احترام می‌گذاشت و خود او نیز مورد احترام اهل انجمن قرار می‌گرفت.

شخصیتی خوش بر خورد داشت و به کوچک و بزرگ احترام می گذاشت و خود او نیز مورد احترام اهل انجمن قرار می گرفت. شعرها و لطایف بسیاری را در حافظه داشت و وقتی نوبت شعر خوانی، به او می رسید، تقریباً تمامی اشعار خود و حتی شاعران دیگر را از بر می خواند



در حافظه داشت و وقتی نوبت شعر خوانی، به او می رسید، تقریباً تمامی اشعار خود و حتی شاعران دیگر را از بر می خواند. همواره از اهل انجمن می شنیدم که او ادیبی تاجر پیشه و بسیار نیکوکار است. خود او بعدها در مجامع می گفت و به صراحت در پیشگفتار دفتر دوم اشعارش به نام «آب بقا» نوشت: «با اینکه در تمامی عمر شیفته سخن منظوم بوده ام، سرودن شعر را در حاشیه زندگی قرار داد و معتقد بوده و هستم که مسائل دیگری از قبیل تلاش معاش، سازندگی، تربیت فرزند، خدمت به جامعه و سیر آفاق و آنفس در زندگی زودگذر ما وجود دارد که شایسته است فرصت هایی مصروف آن گردد» (۳)

قبلاً با گزیده شعرهای علی باقرزاده در کتاب «شعر امروز خراسان» گردآوری «م. آزر م» و «م. سرشک» (۴) آشنا بودم و بعدها نام او را در شمار شاعران موجود در «سفینه فرخ» نیز مشاهده کردم. با ملاحظه اسامی سخنوران معاصر، در «سفینه فرخ» و خواندن اخوانیات استاد فرخ و دوستانش، می توانی دریایی که آشنایان و رفقای فرخ در روزگاری که نگارنده این مقاله به دنیا نیامده و یا کودکی خردسال بوده است چه کسانی بوده اند. اخوانیات و مناظرات محمود فرخ با ملک الشعرای بهار، امیری فیروز کوهی، محمد حسین شهریار، حکمت، رضا گنجه ای، افسر، عباس اقبال، کاظم پزشکی شیرازی، عبدالحسین احمدی، فروزانفر،

در گوشه و کنار جست و خیز می کنند و درخت های کاج برایت دست تکان می دهند و در راهت برف می پاشند.

در سمت راست بنا، دو سه پله سنگی و در ورودی پیداست. از چند پله روبه رویت بالا می روی و در را باز می کنی و داخل راهروی کوچک می شوی. دو سوی آن راهرو، دو در وجود دارد که در سمت راستی، همان در ورودی به انجمن ادبی محمود فرخ است.

در انجمن را که باز می کنی، انگار دلت باز می شود. اگر دیرتر رسیده باشی شاعران و ادیبان بسیاری را گرداگرد انجمن نشسته می بینی. سلام می کنی و از جمع حاضر صداهای کوتاه و بلند «علیک السلام» را می شنوی. سالن معطر، گویی از مشک و عنبر خوشبو شده و آفتاب از پنجره ها به درون انجمن تابیده و فضای آن را روشن ساخته است. استاد محمود فرخ از پشت میز که در طرف راست سالن و نزدیک در ورودی قرار دارد، به احترامت بر می خیزد و خوشامد گویان تو را با اشاره به بالای مجلس هدایت می کند. حاضران پیر و جوان به اقتضای سن و سالشان گاهی جلو پایت بلند و گاه «یا الله» گویان نیم خیز می شوند. دور تا دور هر دو اتاق بزرگ و تو در توی انجمن فرخ، درون قفسه های چسبیده به دیوار، کتاب های خطی و چاپی گوناگون و دوره های مختلف مجلات ادبی جلد شده با نظمی خاص صف کشیده و چند تایی تابلو نقاشی و یک تمثال از جوانی استاد فرخ بر دیوارهای انجمن نصب شده است. مبل ها و صندلی های محفل، برای حدود چهل و پنج نفر جا دارد. همین که بنشین، خدمتکاری مودب و آراسته، می آید و استکان چای خوش رنگ و خوشبو را با سینی در مقابلت می گیرد.

آقای «جوهری» برادر محمود فرخ که لبخندی شیرین بر لب دارد، جلو می آید و با خوشرویی و مهربانی تمام و گفتن سلام به تو نقل مغز بادامی یا سوهان و بیسکویت تعارف می کند. محمود فرخ با جلال و جاذبه یک استاد واقعی، پشت میزش، مشرف به اهل محفل نشسته است. او به توصیف موجز دکتر غلامحسین یوسفی: «قدی بلند، چهره ای روشن و دلپذیر، موی سپید و حشمت افزای، نگاهی نواز شکر و مهربان، همراه با متانتی در رفتار و تانی و ملایمتی در گفتار» دارد... (۱)

در فضای توصیف شده بالا بود که برای نخستین بار روی علی باقرزاده متخلص به «بقا» قرار گرفتیم. در آن انجمن چشم را که می چرخاندی، شاعران و ادیبانی را می دیدی که بر خن از آن ها رانده بودی. باید سال ها عضو انجمن می بودی تا نام همه را از ادیب یا شاعر پیش کسوت کنار صندلی ات می پرسیدی و به تدریج با آنان آشنا می شدی. زیرا در هر هفته ممکن بود افراد تازه ای را ملاقات کنی. با آنکه اعضای ثابت انجمن شامل: ابوالقاسم حبیب اللهی، گلشن آزادی، دکتر یوسفی، دکتر فیاض، دکتر رسا، احمد کمال، قدسی، صاحب کار، قهرمان، باقرزاده، غلامرضا صدیق، دکتر مجتهد زاده، تقی بینش، دکتر حجازی، دکتر حسین شهیدی، دکتر احمد علوی، حبیب بی گناه، تقی فتوت و... می شد، هر بار در انجمن شاعر یا ادیب نوآمده دیگری را ملاقات می کردی. (۲)

آن زمان استاد علی باقرزاده مردی جاافتاده بود که سنش ۱۹ یا ۲۰ سالگی از این بنده بیشتر به نظر می رسید. آن ادیب شیک پوش و منظم همواره از یقه آهاری پیراهن سپیدش کراواتی آویخته بود. از آنجا که وی در جوانی به سفر حج رفته بود بیشتر اهل انجمن به او «حاج آقا» خطاب می کردند. وی شخصیتی خوش بر خورد داشت و به کوچک و بزرگ احترام می گذاشت و خود او نیز مورد احترام اهل انجمن قرار می گرفت. شعرها و لطایف بسیاری را

می شود و با مقدمه دکتر محمد جعفر یاحقی در سال ۱۳۷۳ انتشار یافته است، که بهترین مرجع آشنایی با شیوه شاعری و سروده های وی است. (۷)

بقا اگر در مشهد می بود غالباً خود را به جلسات انجمن می رساند. غیبت های طولانی یا چند هفته ای وی، از انجمن به خاطر دبدارهای مکرر تجارتي و یاسیاحتی او از برخی کشورهای جهان بود. علی باقرزاده لطیفه پرداز و حاضر جواب نیز بود. در یکی از جلسات چند سال پیش، دوستان از تعداد کشورهایایی که باقرزاده دیده است می پرسیدند. من از وی پرسیدم سفر بعدی شما به کجاست. پاسخ داد: «آخرت». (۸)

جناب باقرزاده با بسیاری از بزرگان علم و ادب مرآده و حشر و نشر داشته و هر سال یکی دو بار برخی از آنان را به ملک شخصی خود به نام «خان حاکم» (=مسعودیه) دعوت می کرده است. جنابان باقرزاده و قهرمان شرح سفرهای خود و دوستانشان به خان حاکم را برای من تعریف می کردند. البته باورق زدن دیوان شعر «زلال بقا» می توان اسامی بسیاری از روندگان به خان حاکم را دید. جالب این جاست که باقرزاده وقتی به روستای خان حاکم می رفته و میهمان می برده است، بعد از فراهم کردن وسایل پذیرایی و آسایش دوستانش خود به کارهای مربوط به کشاورزی و دامداری اش رسیدگی می کرده و فقط ظهر برای صرف ناهار به محل استراحت میهمانانش می آمده است. (۹)

در یک سفر دسته جمعی که با تعدادی از اعضای انجمن قهرمان (کمال، صاحبکار، قهرمان و...) به شیرگاه و منزل دوستم دکتر سید محمد فاطمی شاعر معاصر خراسانی (۱۳۰۴ - ۱۳۷۷) رفته بودیم، نزدیکی های غروب، فاطمی تشکی برای استراحت علی باقرزاده (بقا) روی بالکن بلند و خوش منظره و ویلائی خود گسترده، کمال، قهرمان، صاحبکار، سیدی، خاوری، فاطمی و پیرامون ایوان نشسته بودیم و از هر دری سخن می گفتیم... آن شب در منزل فاطمی شبی خوش را گذراندیم. صبح روز بعد همگی فشرده سوار بر ماشین پاترول علی باقرزاده شدیم و از جاده ای صعب به آلاشت سوادکوه رفتیم. پیاده شدیم و منزل و زادگاه رضاخان را دیدیم. (۱۰)

زنده یاد باقرزاده دوستی بسیار مهربان و صمیمی و مبادی آداب بود در جشنی که برای پسر دوم گرفته بودیم رأس ساعت مقرر آمد و به من افتخار داد. او اولین میهمانی بود که وارد باغ تالار شد. بعد از وی بود که استاد محمد قهرمان و دیگران سرافرازان کردند.

هنگامی که توت مشهد می رسید، استاد باقرزاده طبق قرار تلفنی قبلی با راننده اش آقای نوکندی در حالی که یکی دو دوست دیگر را سوار ماشینش کرده بود به در خانه ما می آمد و از راه لطف من و دوستان دیگر به

دکتر نائل خانلری، محمد علی ناصح، حبیب یغمایی، جمشید امیر بختیار، علی بزرگ نیا، ابوالقاسم نوید، مهر داد اوستا، اسماعیل امیرخیزی، اقبال آشتیانی، نیر سعیدی، رهی معیری، جواهری وجدی، علی باقرزاده بقا، محمود مستشاری، کمال زین الدین، ابراهیم صهبا، ابوالقاسم حالت، سیف الله وحیدنیا، معینی کرمانشاهی و دیگران در کتاب «سفینه فرخ» آمده است. (۵)

این بنده که از اقبال بلند خانه فرخ زابه عنوان اولین انجمن برگزیده بودم، رفته رفته در جلسات «انجمن قلم» و «انجمن قهرمان» نیز شرکت می کردم و در شعر خوانی های عمومی در کنار شاعران خراسانی شعر می خواندم که بیشتر اوقات یکی از آن شاعران جناب بقا بود. باقرزاده را بارها در «انجمن قلم» که آن زمان در باشگاه دانشگاه مشهد و در فصل تابستان بر روی چمن پشت باشگاه برگزار می شد ملاقات می کردم.

این بنده که از سال ۱۳۴۶ به استخدام دانشگاه مشهد در آمده بودم، در سال ۱۳۵۹ طبق ابلاغی از سوی دانشگاه فردوسی به عنوان کارشناس به دانشکده ادبیات و بعد از آن به دفتر کتابخانه منتقل و با استاد محمد قهرمان همکار شدم، آقایان کمال، باقرزاده، قدسی، صاحبکار و سایر شاعران گاهی برای دیدن آقای قهرمان یا به امانت گرفتن کتاب به کتابخانه می آمدند. اصرار دوستان شاعر و دعوت مهر امیر آقای قهرمان از من باعث شد که از آن پس این بنده نیز به طور مرتب در جلسه های سه شنبه منزل آقای محمد قهرمان شرکت کنم. این امر سبب گردید که دوباره به طور مرتب جنابان کمال و قدسی و صاحبکار و علی باقرزاده را ببینم و هر هفته اشعار تازه شان را بشنوم. جایی نوشته ام که علی باقرزاده (بقا) که دارای حافظه ای قوی است در یادآوری زندگی شاعران و تاریخ ادبیات و در سرایش شعر و نظم بویژه در قالب قطعه ید طولایی دارد. (۶)

بنده روز جمعه یازدهم آبان ماه ۱۳۶۹ در جلسه ای که انجمن فرخ از شاعر پیشکسوت و ادیب گرامی جناب علی باقرزاده (بقا) تجلیل کرد حاضر بودم. انجمن از وی در خواست کرد که زندگی نامه و تعدادی از شعرهای خود را برای حضار بخواند. بقا که به اخوانیه سرایی و قطعه پردازی مشهور است بعد از گفتن خلاصه ای از داستان زندگی خود به خواندن چند قطعه از اشعارش نیز پرداخت. آن روز دوستان باقرزاده در تجلیل از او شعرهایی را قرائت کردند که در بیت یابیاتی از آن ها، نام و یاد «بقا» آمده بود. باقرزاده که خود از مدیران برجسته و ارشد شرکت قند ثابت فریمان بود، در پایان جلسه آن روز به تک تک حاضران در انجمن کله قند زیبا و کوچکی که به اندازه یک لیوان بزرگ حجم داشت اهدا کرد. دیوان شعر «زلال بقا» که مشتمل بر اشعار عمده علی باقرزاده

هنگامی که توت
مشهد می رسید،
استاد باقرزاده
طبق قرار تلفنی
قبلی با راننده اش
آقای نوکندی در
حالی که یکی دو
دوست دیگر را سوار
ماشینش کرده بود
به در خانه ما می
آمد و از راه لطف
من و دوستان دیگر
به ویلاش واقع در
خادر که نزدیک
شانیز است و روی
تپه ای بلند قرار
دارد می برد

ویلايش واقع در خادر که نزدیک شاندیز است و روی تپه ای بلند قرار دارد می برد. در ویلايش وسایل پذیرایی مرغوب فراهم بود: از نان برشته و پنیر و آجیل گرفته تا چای و قهوه و غیر از آن. ویلايش مجهز به مبل و وسایل استراحت بود. دوسه ساعتی می نشستیم و بعد از این که توت تکانی توسط باغبان مهربانش صورت می گرفت و پس از صرف آن نقل های تر شیرین و نوشیدن دوغ تازه، قدم زنان تا نزدیک در بزرگ آهنی باغ گام می زدیم و با انومیل وی به مشهد بر می گشتیم. او از راه لطف یک یک ما را تا خانه هایمان می رساند. بعد از پایان جلسه قهرمان هم دوستان بی وسیله را به خانه هایشان می رساند. واقعا او دوستی بسیار رفیق دوست و مهربان و حق شناس بود. باری، استاد باقرزاده از سر لطف آثار چاپ شده خود را به همه دوستان از جمله این بنده تقدیم می کرد. بعد از اهدای نامه فرزانگان فی البداهه ای سرودم و ایشان هم پاسخ داد:

نامه فرزانگان

برای دوست شاعر پیش کسوت: جناب آقای علی باقرزاده «بقا»

دیدم کتاب نامه فرزانگان* تو خواندم جواب همدم پیر و جوان تو از آن نوشته ها و خبرهای بیش و کم شد آشکار همچو عیانت، نهان تو هر نامه باز کرد، دری تازه را که من چرخ زیم به فکر تو و دوستان تو من بوده ام کنار بسی شان به انجمن شاید که بوده اند به شب، میهمان تو شد زنده، یاد و خاطره های جوانی ام در آن متون چاپی خرد و کلان تو دانستم ای «بقا» که ازین منزل فنا شاید سخن به جای بماند به جان تو گردد تمام باغ زمین ملک باقی ات چرخد اگر به جوی، سرود روان تو دل خوش بدار زانکه گهی شعر یا کتاب مانا کند به دفتر گیتی نشان تو کرده قریحه رشته این نظم را «بقا»! وقف کتاب نامه فرزانگان تو دامان شعر آمده ای «افضلی» زدست تا لحظه ای که هست توان در زبان تو.

۸۷/۸/۱۸

* باقرزاده علی (گرد آورنده): نامه فرزانگان، مشهد، سخن گستر، ۱۳۸۷.

ادیب ارجمند علی باقرزاده «بقا» بعدها از روی مهر اخوانیه بنده را چنین پاسخ دادند:

زمان «بقا»

تقدیم به دوست فرزانه حضرت افضلی عزیز

ای افضلی که قند و عسل در دهان توست قول و غزل نهفته بزیر زبان توست صدق و صفا و مهر و وفا، عشق و دوستی پیدا ز شعر دلکش و طبع روان توست در صحبت کتاب جوانی گذاشتی داناتر از کتاب، دل مهربان توست بگذشته سال ها که مرا با تو دوستی است آن دوستی، نشانه کلک و بنان توست عمر تو در هدایت نسل جوان گذشت دیهیم افتخار معلم ازان توست باعتبار، «نامه فرزانگان» من از چامه بلند و ز سحر بیان توست بودی ز قهرمان همه عمر بهره مند زانروی در بلندسخن، آشیان توست در شصت سالگی به نظر می رسی جوان زیباتر از بهار طبیعت خزان توست ما را گذشته است زمان «بقا»، بمان ای سرو سرفراز که اکنون زمان توست

با احترام علی باقرزاده بقا ۸۹/۳/۱

منابع:

- ۱ و ۲- افضلی، رضا. مجله شعر، شماره ۷۶ سال ۱۳۸۸ انجمن فرخ، خاستگاه بزرگان ادب خراسان
- ۳- باقرزاده، علی. آب بقا (سروده هایی از قصیده غزل چهار پاره قطعه و. بعد از سال ۱۳۷۳) سخن گستر، ۱۳۹۰/۱/۱۳۹۰ رک: پیشگفتار
- ۴- آرزوم، م؛ و (م. سرشک): شعر امروز خراسان، مشهد، توس، ۱۳۴۲. /صص ۲۸۶-۲۸۹
- ۵- فرخ، محمود: سفینه فرخ، مشهد، چاپ خانه، نبرد ما، ۱۱، ۱۳۳۰/۱/۱۳۳۰ رک: اخوانیات
- ۶- افضلی، رضا: شناختنامه استاد محمد قهرمان، مشهد، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی خراسان رضوی، ۱۳۸۴/ص ۱۰۸
- ۷- زلال بقا (دیوان اشعار) مشهد پاژ ۱۳۷۳
- ۸- افضلی، رضا: رک: شناختنامه استاد محمد قهرمان، مشهد، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی /ص ۱۳۹
- ۹- رک: باقرزاده، علی. آب بقا «زلال بقا» با مقدمه دکتر محمد جعفر یاحقی
- ۱۰ و ۱۱- رک: افضلی، رضا: شناختنامه استاد محمد قهرمان...
- * رضا افضلی: کارشناس بازنشسته کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی و عضو هیئت علمی پیشین دانشگاه آزاد، مدرس کنونی دانشگاه پیام نور

علی باقرزاده لطیفه پرداز و حاضر جواب نیز بود. در یکی از جلسات چند سال پیش، دوستان از تعداد کشورهای است می پرسیدند. من از وی پرسیدم سفر بعدی شما به کجاست. پاسخ داد: «آخرت»